که بکوبند و برنهند رضیض دانهای خرما کوفته رضاض بالفتح ریزهای چیزی رضراض بالفتح سنگریزه
که زیر پای کوفته شود و مرد ستور بسیار گوشت و قطرهای خورد باران رفض بالفتح و بفتحتین
گذاشتن چیزی و بحرکه گذاشتن ستور و آب اندک رفوض بالضم بچرا شدن ستور در روض
الارض باقی مانده ربیع و علف زمین که باز ندارند از زمین و گیاه پراکنده دور از یکدیگر رکض
بالفتح جنبانیدن و حرکت دادن پای و برانگیختن اسب را و پای زدن برای تاختن و بال
جنبانیدن مرغ در پریدن رمض بالفتح با پوست پختن گوسپند را در مغاکی پر سنگریزه و
ریگ تفسنده و باریک و تیز کردن کارد و جز آن و بفتحتین سخت تافتن گرمای آفتاب بر ریگ
و زمین و جز آن و سوختن پا از گرمی زمین و بکر باجریدن گوسپند و سوختن جگر درون
آن و بیمار شدن از آن رمیض بجان و کارد تیز و هر چه تیز باشد روض بالفتح نرم و رام
کردن مرغزارها و همچنین ریاض روضه واحد روافض لشکری که سردار خود را بگذارند رافضه
گروهی از آن و فرقه از شیعه که بزید بن علی بن حسین بیعت کردند بعد از آن گفتند که از شیخین تبرا
کن تا با تو همراهی کنیم زید ابا نمود و گفت چگونه تبرا کنم از ایشان که وزیر و معاون جد من
بودند پس ایشان او را رفض کردند و گذاشتند تا آنکه عمر حجاج ایشان او را شهید کرد
رایض سوار کار و رام کننده اسب توسن مع الطاء ربط بالفتح بر بستن رباط بالکسر لشکر بدان نشستن
سرحد دشمن و پیوسته بودن در آنجا و آنچه باد ستور و مشک و جز آن بندد و هر آب
یا شتر که بسته باشد برای امید انتظار نماز بردن بعد از نماز دیگر ربیط ستور که او را بندند و
ولقب مردی و غوره خرمای تر نهاده در آب و خرمای تر نهاده در آب و خرمای خشک که در
انبان کنند و آب بر آن ریزند و راهب و زاهد و حکیم که اعراض از دنیا کرده باشد و بدین معنی است
رابط و رابط الجاش و ربیط الجاش مرد دلیر که نگریزد رقوط بالضم ثابت بودن و لازم داشتن
نشستن را رهط بالفتح پناه بردن وحشی بجای بلند و بالضم نهر معرب رود رهط بالفتح گروه از مردان
کم از ده یا از سه تا ده قوم و قبیله کسی و بفتحتین نیز آمده و پوست پاره چون میزر که از پایین شکافند

تا دران

تا دران راه توان رفتن و زنان حایض و کودکان بر میان بندند و پوستی که از وی
دوال کشند رهاط بالکسر متاع خانه ریط بالفتح چادرهای یک لخت که زنان
بر سر افکنند واحد ریطه مع الظاء رعظ بالفتح جای نشاندن پیکان از تیر مع
العین ربع بالضم چهار یک چیزی و بضمتین نیز آمده و آلتی است منجمان را از قبیل
اصطرلاب که بدان ارتفاع آفتاب گیرند و ساعت نیک و عملهای دیگر معلوم کنند و
و آن را ربع مجیب بضم میم و فتح جیم و تشدید یا نیز گویند و بالکسر تب دو روزه در میان که
از روز نوبت تا روز نوبت دیگر چهار روز باشد و نوبت چهارم روز آب خوردن
شتر و نام مردیست و بالفتح سرا و محله و چهار تو بافتن زره و جز آن و بعد چهار روز آب
خوردن یک نوبت آب یافتن شتر و بار شتر نهادن بمربعه و آن چوبیست که بار برابر وی
اندازند و دو کس بردارند و بر سر نهند و باز ایستادن و خود را باز کشیدن از کاری
و چهارم قوم شدن و چهار یک غنیمت ستدن و سنگ برداشتن بجهت ورزش قوت
و آزمایش زور و آن سنگ را ربیعه گویند و بالضم و فتح با شتر بچه که در بهار زاید و آن اول
نتاج است ربیع فصل بهار و باران بهاری و جوی خورد و نام مردی و حصه از آب
که بزمین برسد و چهارم حصه چیزی رباع بالضم چهار چهار و بالفتح دندان رباعیه یعنی دندان
تیز افکنده رابع چهارم و چهار کننده رتع بالفتح و رتوع بالضم چریدن ستور و خوردن
و آشامیدن در فراخی و ارزانی رثع بفتحتین حرص و طمع سخت رجوع باز گشتن رجع بالفتح باز
گردانیدن و جواب دادن و دست و پا برداشتن ستور در وقت گام زدن و فروختن ناقه
و بهای آن دیگری خریدن مانند آن و آن دیگر را راجعه و راجیعه گویند و باران بعد باران
و منفعت و گیاه بهار و سرگین ستور و زمین که از آن سیل میگذشته باشد رجیع کلامی
که گردانیده شود بسوی صاحبش و هر چه رد کرده شود و سرگین ستور و نشخوار و شتر لاغر
و شتری که از سفر مانده باشد و باز گردیده بسفر دیگر رود راجع زنی که بعد از مردن شوی بهش

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)